

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ

روایت هشتم از روایاتی که امام خمینی رحمه الله علیه بر ولایت فقیه دلیل می‌داند؛ صحیحۀ قداح است. کلینی رحمه الله علیه به سند خود از قداح روایت می‌کند: «فَحَمَدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ وَ إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخَوْتِ فِي الْبَحْرِ وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَايِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهماً وَ لَكِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافٍ.» امام می‌فرماید سند روایت صحیح است و جای اشکال ندارد. اما دلالت روایت را طی سه نکته بیان می‌کند. نکته اول اینکه مقتضای وراثت علما از انبیا و از جمله رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انتقال همه مقامات و اختیارات انبیا به علما است یعنی هر آنچه انبیا داشته‌اند فقها هم دارند به استثنای آنچه دلیل بر اختصاص آن به انبیا قائل شده است؛ عقلاً یا نقلاً آنچه که بر آن دلیل آمده است که اختصاص به انبیا است و قالب توریث نیست از این قاعده خارج می‌شود اما هرچه قابلیت توریث داشته باشد به مقتضای این روایت از انبیا به علما منتقل می‌شود. حال به مقتضای ادله زیاد از جمله آیه کریمه «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» که این اولویت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر نفس مؤمنان دال بر ولایت عامه ایشان دارد پس وقتی یکی از مقامات و احکام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ولایت عامه است و فرموده است علما وارث من هستند و از من وراثت می‌کنند لذا مقام ولایت هم به مقتضای این قاعده به علما منتقل می‌شود. مسئله ولایت هم از امور خاصی که قابل انتقال نباشد که نیست دلیل

هم این است که این ولایت را حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به ائمه اطهار سلام الله علیهم منتقل کرده است پس چیزی قابل انتقال و توریث است.

نکته دوم این است که مراد از علما بدون شک عالمان به علوم انبیا است یعنی عالمان علوم دینی که انبیا آورده‌اند و لذا منتقل بر فقها می‌شود. قرینه این که مراد از علما، عالمان به علم انبیا هستند و انبیاء هم برای ترویج و تبیین آن علم آمده‌اند همین روایت است که در قسمت آخر آن آمده است: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَارًا وَ لَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ.» یعنی انبیا علم خودشان را ارث می‌گذارند و مراد از این علم هم همان علم دین است و بنابراین مراد از عالم هم همان کسی است که از او به عنوان فقیه تعبیر می‌شود.

نکته سوم این است که ممکن است کسی ادعا کند یا شاید هم ادعا شده باشد که علمای در این روایت مخصوص ائمه اطهار علیهم السلام است. امام رحمه الله علیه می‌فرماید این حرف درستی نیست زیرا اولاً در نص روایت اطلاق آمده است و دلیلی هم بر تقیید و تخصیص وجود ندارد و هیچ قرینه‌ای نیست که موجب تقیید این اطلاق و یا تخصیص عموم العلما باشد. ثانیاً در خود روایت قرینه است که مراد خصوص امامان نیستند، به دلیل اینکه در ابتدای روایت آمده است: «فَنُ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ» و این به ضرورت به ائمه اطهار علیهم السلام تطبیق نمی‌کند زیرا ایشان سلوک به تحصیل علم نکرده‌اند و علم آنها علم الهی و لدنی است در حالی که روایت درباره آن علمی وارد شده است که به قرینه منظور آن علم اکتسابی و تحصیلی است. در صدر روایت می‌فرماید: «فَنُ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ» این قرینه و با توجه به عموم خود کلمه العلما و عدم وجود قرینه بر تخصیص این علما قطعاً شامل فقها هم خواهد شد. بنابراین طبق این روایت علما وارثان انبیا و وارثان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند و به دلیل اینکه یکی از مقامات رسول اکرم ولایت است پس وارث ایشان در امر ولایت هم هستند.

فقیهی که ما از آن نام می‌بریم یعنی فقیهی که عالم به همه علوم و عالم به همه آنچه ائمه اطهار علیهم السلام از خود به جا گذاشته‌اند. لذا در مقدمات اجتهاد بحث می‌کنند که فقیه باید کسی باشد که در علوم کلام و الهیات و غیر از آن متبحر باشد و اگر فقیهی کلام نخوانده است دیگر فقیه نیست. به هر حال فقیه کسی است که به همه علوم انبیا و و علومی که از ائمه اطهار وارد شده است مسلط باشد.

البته ممکن است یک فقیه حتی در فقه هم همه احکام فقهی را بالفعل استنباط نکند یا مثلاً در کلام کتابی ننوشته و تدریس نکنند و عملاً وارد مباحث کلامی نباشد اما فقیه باید مسلط مباحث کلامی باشد، باید مسلط به مباحثی باشد که از ائمه اطهار علیهم السلام در این زمینه وارد شده است. اگر فقیه است باید به فقه آنها را داشته باشد. عقل هم همین را می‌گویند؛ در زمان غیبت امام نباید این امور را به دست طغات واگذار کرد. عقل می‌گویند اگر بخواهید دین را اجرا کنید، کسی می‌تواند دین را اجرا کند که عالم به احکام دین و قادر بر اجرای آن احکام باشد، این مسئله بدیهی است.

اشکالی که ممکن است ایجاد شود را چنین پاسخ می‌دهیم که طبق قاعده مورد مخصص نیست؛ یعنی اگر یک عامی در جایی و یا در موردی وارد شد، ورود در مورد خاص آن عام را تخصیص و تقیید نمی‌زند. مثلاً اگر یک نفر دزدی کرده و در این زمان آیه آمد که «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» ورود این آیه در این حادثه موجب تقیید آیه به این حادثه نمی‌شود زیرا قاعده عام و روشنی است.

حال این روایت به قرینه اول خود نظر در علمایی است که «سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا» اما این موجب تقیید این العلما به خصوص این "من سلك طريقاً" نمی‌شود و قطعاً حتی دلیل بر تقیید بر این موارد هم نیست و عمومیت دارد. به اضافه اینکه ادله ولایت ائمه اطهار ادله دیگری است که دیگر ما نیاز به تمسک به این روایت برای اثبات ولایت برای ائمه اطهار علیهم السلام نداریم، آن همه تواتر، خبر، دلیل و نص آیات برای آنها است لذا برای اثبات ائمه اطهار علیهم السلام و به وراثت رسیدن برای آنها که احتیاج به این دلیل و روایت نیست.

این هم که می‌فرماید علما وارث هستند به معنای آن نیست که فقط در علم وارث هستند بلکه در همه مقامات وارث هستند به دلیل اینکه مطلق است، «إِنَّ الْعُلَمَاءَ لَوَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» و نفهمیده است که در خصوص ترویج احکام وارث هستند. البته می‌فرماید «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا» یعنی کار انبیا توریث دینار و درهم نیست بلکه توریث علم است و این در مقابل با توریث دینار و درهم است.

امام خمینی رحمه الله علیه یک حرف دقیقی می‌فرماید که این است: نصب ولی از سوی خداوند تعالی در دو مرحله انجام می‌گیرد؛ یک مرحله نصب عام است که برای عموم فقیه عادل است و یک مرحله نصب خاص است که در آنجایی است که خدا خود این نبی یا وصی را تعیین کرده باشد. اگر خداوند متعال ولی را تعیین خاص کرده باشد دیگر به آن تعیین عام نخواهد رسید. پس هر وقت دست ما از این تعیین به خصوص کوتاه باشد دوباره آن عموم کارگر خواهد شد.

یک وجوب این است که خود فقیه تکلیف را بپذیرد، یک وجوب هم این است که اگر فقیه بپذیرد تکلیف مردم چیست؟ اما اینکه فقیه باید بپذیرد که بیان شد مسئله ولایت بین وجوب و حرمت است؛ یا حرام است یا واجب است. یعنی اگر ولی حق ولایت نداشته باشد و از طرف خدا اذن و نصب برای ولایت نشده باشد، تصدی چنین کاری حرام است و اگر اذن به ولایت فقیه داده شد و مأذون به امور عامه باشد، در این مورد ترک ولایت بر او حرام است، برای اینکه ممکن است جامعه را به هلاکت بکشانند. این نسبت به تکلیف خود فقیه است اما نسبت به مردم اگر کسی از طرف خدای متعال مأذون به ولایت شد در این صورت اطاعت از او اطاعت از خدا خواهد بود که اطاعت خدا هم واجب است.

اما آخرین دلیل یا نهمین دلیل از استدلال‌های نقلی امام رحمه الله علیه مجموعه‌ای از روایات مرسله است که می‌فرمایند گرچه این روایات مرسله هستند اما در مجموع افاده اطمینان به اصل مطلب می‌کنند، یعنی مؤید خواهند بود. مؤید آن روایاتی است که ما قبلاً به آنها استدلال کردیم و سند آنها هم صحیح بود. این مجموعه روایات مرسله

چهار روایت است. حدیث اول حدیثی است که از فقه رضوی نقل می‌کند که به این صورت است: «فَنَزَلَهُ الْفَقِيهَ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلِهِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ». حال اگر منزله فقیه همان منزله انبیای بنی اسرائیل باشد خب یکی از منازل انبیای بنی اسرائیل به قرائن و ادله زیاد حکومت بوده است [که آیاتی هم به آن اشاره دارد] از جمله آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» انبیای بنی اسرائیل حاکم بوده‌اند. روایتی هم قبلاً آورده شد و به اسناد مختلف و متفاوت استناد کردیم که تقریباً مستقیضه است که فرمود: «كَانَ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسْوِسُهُمْ أَنْبِيَاؤُهُمْ». به اضافه آیات زیادی که در حاکمیت انبیای بنی اسرائیل آمده است: «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ \* وَ جَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» در جای دیگر هم تأکید بر آن است که انبیای بنی اسرائیل حاکم بوده‌اند برای مثال آیات سوره انعام که سلسله انبیا را ذکر می‌کند از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام را «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ» تا جایی که می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْماً لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ» که هم کتاب، هم حکم و هم نبوت را بیان می‌کند. آیات زیادی که وجود دارد از اصل اینکه مقام ولایت و مقام فرمانروایی سیاسی برای انبیای بنی اسرائیل ثابت بوده مسلم است. امام رحمه الله علیه در ادامه می‌فرماید مقام و منزله فقیه منزله علمای بنی اسرائیل است.

روایت دوم روایت جامع الاخبار است: «رَوَى عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ... أَفْتَحِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعُلَمَاءٍ أَفْتَى عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي...» من افتخار می‌کنم که علمای از امت من مانند انبیای گذشته هستند. استدلال به این روایت هم مانند استدلالی است که در روایت قبل آمد؛ به نص قرآن کریم انبیای قبل یعنی انبیای دوران یهود و نصارا

حاکم بوده‌اند و اینکه می‌فرماید فقهای امت من مانند سایر انبیا هستند این معنا را دارد که همه مقاماتی را که برای آنها ثابت است برای علما هم ثابت است به استثنای آن چیزی که دلیلی بر عدم آن بر انتقال به غیر از انبیا مانند خود مسئله نبوت وجود دارد.

روایت سوم روایت آفدی در غررالحکم است، روایت چنین است: «ألعلماء حکام علی الناس» این روایت هم صریح در این است که برای علما مقام فرمانروایی ثابت است.

روایت چهارم روایت تحف العقول از سیدالشهدا و از امیرالمؤمنین علیهما السلام است. در مباحث قبل بحث این روایت را به صورت مفصل کرده حتی سند آن هم آورده‌ایم؛ البته این سند در منابع شیعه نیست و بیان شد که این روایت را اهل سنت هم مانند اسکافی و از بعضی دیگر از آنها نقل کرده‌اند. امام خمینی رحمه الله علیه در کتاب ولایت فقیه و در کتاب البیع خود روایت را به این شکل می‌آورد: عن سیدالشهدا عن امیرالمؤمنین (علیهما السلام) اما آنچه ما در کتب دیگر دیده‌ایم به این شکل است که این روایت هم از سیدالشهدا و هم از امیرالمؤمنین علیهما السلام نقل شده است. در ضمن این روایت چنین آمده است: «فجاری المور و الاحکام علی أیدی العلماء بالله الافناء علی حلاله و حرامه» در این روایت، هم امور و هم احکام را آورده است، فجاری هم به این معنا است که طریق اجرای احکام به دست علما است؛ علمایی که «بالله الافناء علی حلاله و حرامه» هستند. این علمایی که امین بر حلال و حرام خدا هستند.

امام خمینی رحمت الله علیه و آله در پایان بحث روایی چنین می‌فرماید: «وکیف کان فمن نظر إلى الروایة و تعمیموجهة الخطاب فیها لا ینبغی له التأمل فی ظهورها فی المقصود» و سرانجام می‌فرماید: «فتحصل مما مر ثبوت الولاية للفقهاء من قبل المعصومین علیهم السلام فی جمیع ما ثبت لهم الولاية فیه من جهة كونهم سلطانا علی الامة». یک نکته است که ما قبلاً بیان کرده‌ایم در آینده نیز بیشتر توضیح خواهیم داد؛ اینکه بیان می‌شود ولایت مطلقه فقیه یعنی همه اختیارات حاکمیت در اختیار فقیه باشد. در همه دنیا و در همه جوامع و در همه نظام‌های سیاسی اختیارات حکومتی وجود دارد که این اختیارات در همه جا یکسان است و فرقی بین کشورها و نظام‌ها در

آن نمی‌کند؛ وقتی کسی حاکم باشد از فرزها دفاع می‌کند، در امور عام دخالت می‌کند، در انفال و اموال عمومی تصرف، توزیع و مدیریت می‌کند و از امنیت جامعه مراقبت می‌کند و در کل کارهایی که در همه جوامع حاکم انجام می‌دهد و در همه جوامع یکسان است و به این شکل نیست که مثلاً حاکم در یک جامعه اختیارات کمتری نسبت به حاکم در جامعه دیگر داشته باشد. حال همه این اختیارات به فقیه منتقل می‌شود. این منظور از ولایت مطلقه است و نه مطلقه به معنای اینکه در مقابل مشروطه و یا به معنای استبداد باشد. امام رحمه الله علیه در این جا هم همین موضوع مطرح می‌کند؛ اختیاراتی که سلاطین از جهت حاکمیت باید داشته باشند به فقیه منتقل می‌شود. اگر ما می‌گوییم ولایت ائمه اطهار علیهم السلام باید به فقها منتقل شود منظور ما از ولایت، ولایت به معنای اختیارات حکومتی است که اگر این اختیارات به فقیه منتقل نشود باید به دیگری منتقل می‌شود. پس به دلیل اینکه غیر آن قطعاً منتفی است لذاست که برای فقیه ثابت خواهد شد.

بعد می‌فرماید: «ولا بد فی الاخراج عن هذه الكلية فی مورد من دلالة دلیل دال علی اختصاصه بالامام المعصوم علیه السلام» اگر ما بخواهیم اختیارات حکومتی را تخصیص بزنیم باید دلیل داشته باشیم که اثبات کند این اختیار حکومتی مخصوص امام معصوم است و به فقیه منتقل نشده است.

این مطلب را حضرت امام رحمه الله علیه در کتاب اول جلد ۲ صفحه ۳۹۴ بیان فرموده است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد